

نکاح

از دیدگاه کتاب مقدس

طلاق

ازدواج

نامزدی

نویسنده: لوک رایان



نام کتاب

نکاح

از دیدگاه کتاب مقدس

نویسنده: لوك رايان



انجمن تحقیقات کتاب مقدس رايان



انتشارات كنيساي خداوند عيسى مسيح

فہست مطالب

۱.....	پیش گفتار:
۱۰.....	نکاح در نظر خدا:
۱۸.....	نامزدی:
۲۳.....	ازدواج:
۲۳.....	ازدواج با بی ایمانان:
۲۵.....	یک تنی در ازدواج:
۲۸.....	زندگی با بی ایمان:
۲۹.....	شرایط ازدواج مجدد:
۳۰.....	با فوت شوهر، زن آزاد می شود:
۳۱.....	زن پیش از ایمان به مسیح مطلقہ گردد:
۳۳.....	شرایط ازدواج خادمین:
۳۴.....	زناکاری با زن زانیہ و دختر باکرہ:
۳۶.....	ازدواج با زن مطلقہ:
۳۸.....	ازدواج با محارم:
۳۹.....	ازدواج مرد زن دار:
۴۴.....	طلاق:
۴۵.....	نفرت خدا از طلاق:
۴۶.....	ابطال نشدن نکاح در خداوند:
۴۷.....	شرایط مجاز برای جدایی:
۴۷.....	جدایی بہ علت زنا:
۵۰.....	جدایی از ہمسر بی ایمان:
۵۱.....	جدایی از ایمان برگشتہ:
۵۳.....	جدایی از زنی کہ شوہرش را بی حیثیت کردہ:
۵۵.....	سخن پایانی:

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح *

پیش گفتار:

نکاح و موضوعات مربوط به آن مانند: نامزدی، ازدواج و حتی طلاق، امری اجتناب ناپذیر، رایج و متداول در بین تمام انسانها، در هر اعتقاد و باوری که هستند، می باشد. و این عمل هیچ ربطی به یک دین، آیین، مذهب، یا اعتقاد خاصی ندارد. هر چند در هر باوری آن را به شکلی خاص و کمی متفاوت از دیگری به صورت سنتی مختص به خود به انجام می رسانند، اما در اصل و ماهیت همه آنها، دو جنس متفاوت (مرد و زن) با یک پیمان دو طرفه وارد یک زندگی مشترک در کنار یک دیگر می گردند، و برای انفصال آن نیز با یک پیمان دو طرفه، آن را باطل می سازند.

در خصوص گستره ازدواج، در بین اقوام مختلف باورهای متعددی وجود دارد، برخی معتقد به تک همسری، برخی معتقد به چند همسری، و برخی نیز معتقد به چند همسری تحت شرایط ویژه، یعنی ازدواجهای دائمی و موقت هستند. در یهود و مسیحیت که از یک سرچشمه پیروی می کنند، با وجودی که در امر نامزدی و طلاق، اختلاف چندانی بینشان دیده نمی شود، اما در خصوص ازدواج، شاهد اختلاف نظراتی در آن می باشیم، از این روی که در یهود تعدد همسران بلامانع است ولی در نزد مسیحیان ازدواج تنها با یک زن جایز است.

در خصوص ازدواج و طلاق، با وجودی که کتاب مقدس یک آموزه دقیق به پیروان خدای تعالی ارائه می دهد، همچنان شاهد کجروی و اشتباهات زیادی می باشیم. از آن

جایی که منظور نظر و مخاطبین این نوشتار مسیحیان هستند، لذا اصلاح این وضعیت در بین جوامع مسیحی بسیار لازم و ضروری می‌باشد.

در این روز شریر، که دینداری و التزام به آموزه‌های کتاب مقدس بسیار سخت و غیر قابل پذیرش برای اکثریت است، هر ایماندار متزلزلی که دنیا برای او کوچک‌ترین ارزشی دارد، آمادگی کامل برای لغزش خوردن و منحرف شدن در خصوص مقوله‌ای مانند ازدواج و طلاق را دارد.

از آن جایی که وظیفه حکم می‌کند تا آن چه را کتاب مقدس به وضوح در این خصوص اشاره نموده، به مطیعان خداوند آشکار شود؛ در این نوشتار سعی خواهیم نمود تا آن جایی که مقدور است حقایق را آشکار نموده.

اما مطالبی که در این نوشتار خواهید خواند، باز می‌تواند باعث لغزش عده‌ای که به جای باور و ایمان قلبی به کلام و اراده خدا، به منفعت انسانی خود بیشتر توجه دارند، گردد. لذا هر چند پذیرفتن این حقایق برای بسیاری دشوار است، اما واقعیت و آموزه‌ای از کتاب مقدس است که می‌بایست در این زمانهای آخر گفته و اصلاح گردد.

متأسفانه بسیاری به علت ندانستن این حقایق نیز در لغزش و گناه افتادند، تا به حدی که می‌توان گفت ملکوت خداوند را از دست داده‌اند. و عده‌ای نیز چون شنیدند، ولی نتوانستند آن را بپذیرند، از ایمان و کلیسای خداوند سقوط کرده و در وضعیتی به مراتب بدتر از دسته اول گرفتار شدند.

امید است تا با دقت بسیار و توجه، حقیقت را از زاویه دید کتاب مقدس بنگرید، نه منفعت انسانی. این را نیز به خاطر بسپارید که ازدواج و طلاق بخش بسیار بزرگی از زندگی هر انسان، خصوصاً مسیحیان را تشکیل می‌دهد، و از آن جایی که می‌خواهید یک

ایماندار مسیحی معتقد و مطیع خداوند باشید، حتماً لازم است تا قبل از اقدام برای ازدواج یا حتی طلاق، از قبل در خصوص آن اطلاعات و آگاهی لازم را داشته باشید.

هر چند ازدواج برای حصول به روابط جنسی مشترک بین زوجین است، اما از منظر شرع و اخلاقیات دارای احترام و منزلت ویژه‌ای می‌باشد که بی‌توجه‌ای به این ارزش اخلاقی و شرعی موجب غضب و داوری خدا خواهد گردید.

موضوع چگونگی برقراری رابطه جنسی بین مرد و زن بسیار مهم بلکه از نظر خدا آن چنان محترم است که برای آن حدود تعیین نموده و هر کسی که از این حدود خارج گردد، محکوم و مغضوب خدا خواهد گردید. شکل صحیح و پسندیده آن امروزه در بین تمام جوامع دنیا با پیوند ازدواج، رسمی و قانونی می‌گردد، حتی فعل ازدواج در وجدان انسانها نیز ایجاد آرامش و رضایتی قلبی می‌نماید. اما خارج از پیمان، ازدواج به شکلهای دیگری نیز رواج یافته از قبیل: ازدواج سفید، شریک جنسی یا همان پارتنر جنسی، معشوقه، دوست پسر و دختر، رابطه نامشروع، رابطه و ازدواج همجنس‌گرایان، و رابطه و ازدواج با حیوانات.

به غیر از پیمان ازدواج، هیچ یک از موارد یاد شده دیگر در بالا، مطلقاً هیچ جایگاهی در نزد خدا، مسیحیت و کلیسا ندارند و شدیداً مورد نفرت خداوند می‌باشد. اگر آشکارتر بگوییم از گناهان مهلک و رو به هلاکت می‌باشند که در خصوص آنها در ادامه این نوشتار صحبت خواهیم نمود.

پیش از آن که وارد موضوع اصلی این کتاب گردیم لازم است کمی در خصوص مفهوم "زنا" و "زناکاری" از دیدگاه کتاب مقدس، بیشتر تعمق نموده زیرا دانستن مفهوم حقیقی آن در روند آیاتی که ذکر خواهد گردید بسیار ضروری است. بر خلاف بسیاری که می‌پندارند این عبارت بسیار گویا و آشنا است، اما آن چه دیده و شنیده می‌گردد، هنوز

بسیاری تصویری خیلی ضعیف از این عمل دارند و آن را صرفاً به معنی ارتباط نامشروع جنسی بین دو شخص می‌دانند.

از آن جایی که غالباً در دنیا، همگان رابطه نامشروع در خارج از پیمان ازدواج را برای زنان عملی ناشایست و گناه می‌دانند، همیشه این عبارت، برای آنان تداعی‌گر عملی زشت و ناپاک بوده است. هر چند این برداشت اشتباه نیست، اما این تمام حقیقت نمی‌باشد. بلکه مفهوم زنا در کتاب مقدس، گستره‌ای بسیار وسیع‌تر از این را در بر می‌گیرد، که آگاهی از آن خصوصاً برای پارسی‌زبانان، و مسیحیان ضروری است.

آموزه کتاب مقدس در خصوص ازدواج و طلاق، دارای احکام و آیاتی است که پیوسته این مهم را گوشزد می‌کند. اما همیشه به دلیل عدم آشنایی مخاطبین با حقیقت عبارت زنا و زناکاری، از این آیات تعالیمی اشتباه را بیرون کشیده که باعث قضاوت‌های نادرستی نیز گردیده است. لذا ضرورت ایجاب می‌کند در ابتدا این عبارت به درستی معنی و واکاوی گردد.

در زبان پارسی "زنا" از نام زن گرفته شده، لذا برای پارسی‌زبانان زنا و زناکاری به مفهوم عملی است که زن مرتکب آن می‌گردد. و در عرف جامعه از این عبارت، عمل جنسی نامشروع اقتباس می‌گردد. اما آیا چنین اقتباسی از عبارت زنا، در تمام دنیا به این گونه است؟ و یا منظور کتاب مقدس از این عبارت صرفاً مربوط به رابطه نامشروع جنسی بین دو شخص می‌باشد؟

برای معادل عبارت زنا در زبان انگلیسی عبارات متعددی به کار می‌برند که در زبانهای دیگر نیز این چنین است. اما بیشترین عبارتی که برای رابطه نامشروع جنسی در زبان انگلیسی به کار می‌رود، Adultery است، که از ریشه لاتین Adulterare به معنی

عام کلمه، فاسد کردن و زنا نمودن است (Ad+ Alterare). فعل (Adulterate) به معنی تَنَزَل دادن یا ناپاک کردن و ناخالص کردن با افزودن چیزی همراه است.

حال وقتی به این عبارات که چنین مفاهیم و کاربردهایی را در زبان لاتین و زبانهای دیگر دارند بنگرید، خواهید دید که ربط چندانی به عبارت زن (Woman) ندارند. بگذارید ساده‌تر بگویم، هر چند چنین عبارتی برای زنا و رابطه نامشروع به کار می‌رود، اما معنی و مفهوم لغوی به کار رفته برای این عمل به معنی دیگری است که می‌تواند این عمل را نیز در بر بگیرد.

چنین نتیجه حاصل می‌شود که عبارت زنا در هر زبانی دارای یک مفهوم مشترک می‌باشد، که با گویشهای مختلفی بیان می‌گردد ولی این عبارت حیطه‌ای بسیار فراتر از رابطه نامشروع بین زن و مرد را نیز می‌تواند در بر بگیرد. برای درک درست از این عبارت بهترین معلّم و مرجع کتاب مقدس است که تعریف کننده اولیّه گناه و شریعت خدا است و معیار سنجش هر چیزی می‌باشد. وقتی عبارت زنا آورده می‌شود، قطعاً از عقب آن: گناه، خدا، ناپاکی، و جزای خدا، نیز به همراه آن متصور می‌گردد. با این وجود تنها کلام خدا شایسته آن است که این عبارت را معنی کند.

زنا نکردن یکی از ده فرمان بزرگی است که خدا بر دو لوح شریعت مکتوب و به دست موسی سپرد. هر چند این عبارت به ارتباط نامشروع جنسی با زن اشاره دارد، اما در بسیاری از مواقع در کتاب مقدس از آن منظوری دیگر نیز مد نظر خدا بوده است.

خداوند در کتاب اشعیا به این مهم تأکید می‌کند که قوم اسرائیل را که از میان تمام امتهای جهان برای خود برگزیده بود، در پیمان و عهدی ابدی آنان را مانند زوجه‌ای برای خود ساخته، و خود را همچون شوهر برای آنان اعلام می‌کند: «^۵ زیرا که آفریننده تو

که اسمش یهوه صوالت است شوهر تو است، و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می‌باشی» (اشعیا ۵۴ : ۵).

حال با چنین نگرشی هرگاه قوم او از یهوه خدای اسرائیل روی بر می‌گردانند و به سوی خدایان آتشی دیگر می‌رفتند، خداوند این عمل آنان را زناکاری معنی می‌کرد: «^{۱۶} و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند.^{۱۷} و باز داوران خود را اطاعت نمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می‌نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می‌کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند» (داوران ۲ : ۱۶ - ۱۷).

در عهد جدید نیز ارتباط کلیسا با خداوند به همین منوال است، خداوند ما عیسی مسیح به عنوان داماد آسمانی است و کلیسای برگزیده او می‌بایست همچون باکره‌ای عقیف تا آمدن داماد در انتظار او بماند. پولس رسول در این خصوص می‌فرماید: «زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای عقیفه به مسیح سپارم» (دوم قرنتیان ۱۱ : ۲).

حال وقتی کسی از کلیسای خداوند عیسی مسیح خارج شود و به سمت نامهای دیگری به غیر از عیسی مسیح برود و بر خود اسامی دیگری که به آنان کلیساهای فرقه‌ای گفته می‌شود بگیرد، چه خواهد شد؟ آنان با پیوستن به نام و پیمان کلیسایی دیگر، نسبت به خداوند عیسی مسیح زناکاری خواهند نمود و پاکی و عفت روحانی خود را از دست خواهند داد. در کتاب مقدس آیات بسیاری را می‌توانید بیابید که زناکاری را به عملی به غیر از رابطه جنسی بین دو کس ربط می‌دهد.

از تمامی کتاب مقدس چنین حاصل می‌شود که زنا به معنی ناپاکی و دوری از قداست است. زنا از منظر خدا به معنی خیانت به پیمان و عهد با خدا است، مانند قوم

اسرائیل که بارها عهد خود را با خداوند فراموش کرد و به سمت خدایان امتهای دیگر رفتند، یا کلیساهایی که از زیر نام خداوند عیسی مسیح خارج شده و نامهای فرقه‌ای مختلفی بر خود گرفتند و آموزه‌هایی به غیر آموزه‌های خدوند را بر خود پذیرفتند.

مفهوم روحانی زناکاری به معنی پیمان‌شکنی است. آن چه بیشتر منظور نظر خداوند و کتاب مقدس از زنا می‌باشد، شکستن پیمان و عهد با خداوند است. وقتی شخصی زناکار است که پیمانی را نقض کند. خوب دقت کنید! در رابطه بین دو کس، چنان چه رابطه نامشروعی برقرار گردد این یک گناه و ناپاکی و فساد جسم است، اما منظور از زناکاری آنان به این جهت است که عاملین این گناه عهد و پیمان خود را با خدا و زوجه قانونی خود شکسته‌اند. با خدا از آن جهت که حکم کرده بود: «زنا مکن»؛ و با زوجه خود از آن جهت که در پیمان نکاح، زن به شوهر خود بسته شده است و نمی‌بایست به دیگری بپیوندد.

زنی که شوهر دارد وقتی با کسی دیگر رابطه جنسی برقرار می‌کند، از آن جهت زناکار است که به شوهر خود خیانت کرده و پیمان خود را با او شکسته و وارد عمل یک تنی با دیگری شده است؛ زیرا آن زن برای شوهر خود پاک و مقدس است. همچنین است برای دختر باکره‌ای که نامزد نموده، که اگر او نیز چنین نماید زناکار خواهد بود و حکم او با زن شوهردار یکی است. زنا به معنی خیانت و شکستن پیمان و قداست است. عمل او با هر شخص دیگری گناه فحشای جسم است، اما گستره زنا کمی فراتر از یک رابطه نامشروع جنسی است.

زناکاری وقتی بر کسی وارد آید، او علاوه بر فحشای بدن، شکننده عهد و پیمان با دیگری نیز می‌گردد که امری مرتبط به روح نیز می‌باشد. برای همین از این واژه برای زنان شوهردار استفاده می‌شود و برای زنان بی‌شوهر واژه فاحشه به کار می‌رود.

دانستن این موضوع قبل از آغاز مبحث نکاح بسیار ضروری بود، زیرا در کتاب مقدس با آیات بسیاری مواجه خواهید شد که شخص را زناکار اعلام می‌کند. اگر کسی دید درستی از این موضوع نداشته باشد زناکاری را در چنین آیاتی، تنها مساوی با عمل جنسی فرض خواهد نمود و در برداشتی اشتباه از کل تعلیم قرار خواهد گرفت و نهایتاً در کلام خداوند دچار سردرگمی خواهد شد؛ در صورتی که منظور از زنا، در هر جای کتاب مقدس، چیزی فراتر می‌تواند باشد.

بگذارید در پایان این بخش با یک مثالی این را روشن‌تر کنیم. خداوند عیسی مسیح در موعظه بالای کوه فرمود: «^{۲۷} شنیده‌اید که به اولین گفته شده است، زنا مکن.^{۲۸} لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۵: ۲۷ - ۲۸).

اگر منظور خدا و خداوند ما عیسی مسیح از زنا، مانند آن چه تمام مردم دنیا می‌اندیشند، به برقراری رابطه جنسی فقط بوده باشد، طبیعتاً با یک نظر شهوت انگیز انداختن به زنی، کسی وارد یک رابطه جنسی با او نمی‌گردد که بخواهیم بگوییم او زنا نموده است! و حال آن که خداوند، در خصوص چنین شخصی می‌فرماید «... در دل خود با او زنا کرده است.» این جا خداوند، نظر شهوت انگیز را به زنا در دل، مرتبط ساخته که امری روحانی می‌گردد.

مردی که به زنی به غیر از همسر خود نظر شهوت انگیز داشته باشد، در روح و فکر خود نسبت به شوهر آن زن خیانت یا به عبارتی زناکاری نموده، و همچنین می‌تواند بالعکس باشد برای زنان. این یک خیانت در دل است، نه جسم. همان گونه که زنا تنها گناهی است که در جسم حادث می‌شود و آن را با سایر گناهان متمایز می‌سازد، نظر شهوت انگیز نیز تنها گناهی است که چون در فکر آید شخص را مجرم می‌سازد. سایر گناهان که در فکر می‌باشد، تا به فعل انجام نرسد، هنوز جرم گناه محسوب نمی‌گردد.

آیا متوجّه شدید؟ زنا در مفهوم کتاب مقدّسی به معنی شکستن عهد و پیمان و ناپاکی است. در ادامه وقتی به جاهایی که به زناکاری اعلام می‌گردد برسیم، خواهیم گفت منظور کلام در این جا چیست.

نکاح در نظر خدا:

در میان عوام گفته می‌شود که "ازدواج امری مقدس است." آیا این سخن درست است؟ آن چه واقعیت است، طریق خلقت آدم و دیگر پسران خدا تا قبل از گناه در باغ عدن از طریق رابطه جنسی بین مرد و زن نبوده. بلکه خدا مستقیم از خاک زمین انسانها را می‌ساخت. لذا نمی‌توان تصوّر کرد که در ابتدا طریق خدا برای کثیر شدن انسانها از طریق نکاح بوده باشد، چنان که در آسمان و بین فرشتگان خدا نیز چنین مرسوم نبوده و نیست؛ و کلاً در ابدیت نیز نکاحی نخواهد بود. خداوند عیسی مسیح در جواب به صدوقیان که آمده بودند تا در خصوص نکاح او را بیازمایند این مهم را آشکار می‌کند.

«^{۱۸} و صدوقیان که منکر قیامت هستند نزد وی آمده، از او سؤال نموده، گفتند: ^{۱۹}ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی باز گذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید.^{۲۰} پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت.^{۲۱} پس ثانی او را گرفته، هم بی‌اولاد فوت شد و همچنین سومی.^{۲۲} تا آن که آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد.^{۲۳} پس در قیامت چون برخیزند، زن کدام یک از ایشان خواهد بود از آن جهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟^{۲۴} عیسی در جواب ایشان گفت: آیا گمراه نیستید از آن رو که کتب و قوّت خدا را نمی‌دانید؟^{۲۵} زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح می‌کنند و نه منکوحه می‌گردند، بلکه مانند فرشتگان در آسمان می‌باشند» (مرقس ۱۲: ۱۸ - ۲۵).

در ابتدای خلقت نیز این چنین بود. آدم که اولین گونه از انسان بود، پیش از آن که خدا اقدام به ساختن حوا کند، انسانهای دیگری را نیز مانند آدم از خاک زمین بسرشت. در باب دوم کتاب پیدایش از آنان با نام درختان خوش نما و خوش خوراک در باغ عدن

یاد شده: «^۹ و خداوند خدا هر درخت خوش نما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را» (پیدایش ۲ : ۹).

منظور از درختان ذکر شده در آیه نهم با آن چه در یک آیه قبل تر به آن اشاره شده کاملاً فرق دارد. آیه هشتم به درختانی از گونه گیاهی اشاره می کند که خدا قبل از آدم در باغ عدن رویانیده بود و بعد از غرس نمودن باغ بود که آدم را در آن قرار داد: «^۸ و خداوند خدا باغی در عدن به طرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آن جا گذاشت» (پیدایش ۲ : ۸). ولی آیه بعدی به درختانی اشاره می کند که خدا پس از آن که آدم را در باغ عدن قرار داد، از خاک زمین بسرشت، این دقیقاً چیزی مانند ساختن آدم است.

در باب ششم وقتی فضای کتاب پیدایش از حالت مکاشفه کمی خارج می شود و کم کم شکل واقعیت را به خود می گیرد، این درختان در باغ عدن، یعنی انسانهای دیگر که مانند آدم از خاک زمین تولید شده بودند، با نام "پسران خدا" معرفی می گردند: «^۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشان می گرفتند» (پیدایش ۶ : ۱ - ۲). از آن جهت با نام پسران خدا خطاب شدند چون مستقیماً مانند آدم توسط خدا از خاک زمین گرفته و تولید شدند و در خلقت آنان هیچ آمیزش جنسی بین دو جنس مرد و زن دخیل نبوده.

جالب ترین آشکارسازی در تأیید این که منظور از درختان باغ عدن، انسانهای دیگری هستند که به شباهت آدم تولید شده بودند را حزقیال نبی ارائه می نماید، زمانی که در باب سی و یکم در وصف شیطان سخن می گوید و از حسد ورزی این درختانی که در باغ عدن بودند روایت می کند.

«از این جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلندتر شده، شاخه‌هایش زیاده گردید و اغصان خود را نمو داده، آنها از کثرت آنها بلند شد. و همه مرغان هوا در شاخه‌هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بچه آوردند. و جمیع امت‌های عظیم در سایه‌اش سکنی گرفتند.^۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه‌های خویش خوش نما شد چون که ریشه‌اش نزد آب‌های بسیار بود.^۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه‌هایش مشابَهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود.^۹ من او را به کثرت شاخه‌هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند» (حزقیال ۳۱ : ۵ - ۹).

منظور از این درختِ خاص که سایر درختان از زیباییش به او حسادت می‌کردند، همان درخت معرفت نیک و بد، شیطان است.

در آیه نهم وقتی از درختان عدن سخن گفته می‌شود، از درختانی یاد می‌گردد که مانند آدمیان داری روح حیات با تمام خصایل آن بودند زیرا می‌توانستند حسادت بورزند. این درختان در عدن نماد انسانهایی بودند که می‌توانستند دارای ذریت و نسب باشند. و همچنین نشان می‌دهد که بین آدمیانی که حسب نکاح آدم و حوا به وجود آمده بودند با پسران خدا از جهت خلقت تفاوتی وجود داشته.

لذا هرگز نمی‌توان گفت نکاح در ابتدا طریق خدا بوده و امری مقدس است زیرا در ابتدا در نقشه خدا نبوده و در انتها نیز نخواهد بود. این امری است که ناخواسته واقع گردید، اما با این وجود فعلاً خدا آن را پذیرفته و نویسنده رساله عبرانیان در این خصوص می‌گوید: «نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیر نجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود» (عبرانیان ۱۳ : ۴). محترم بودن از احترام گذاشتن به این عمل است تا انسانها به مانند حیوانات، آن را عمومی و همگانی نکنند.

خداوند عیسی مسیح در جواب به شاگردانش وقتی که فهمیدند نکاح نکردن بهتر است، پرده از این حقیقت بر می‌دارد و با مثالی آشکار می‌کند که امر نکاح به ناچار واقع گردید، ولی خداوند در اجباری که دنیا بدان افتاد، آن را محترم شمرد تا زمان ملکوت خدا در ابدیت فرا رسد.

پاسخی که خداوند عیسی مسیح به شاگردانش داد این حقیقت را آشکارتر می‌کند: «^{۱۰} شاگردانش بدو گفتند: اگر حکم شوهر با زن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است! ^{۱۱} ایشان را گفت: تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است. ^{۱۲} زیرا که خَصیها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصیها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصیها می‌باشند که به جهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آن که توانایی قبول دارد بپذیرد» (متی ۱۹ : ۱۰ - ۱۲).

با این تفاسیر آیا باید چنین پذیرفت که خدا هرگز نمی‌خواسته عمل نکاح و ارتباط جنسی بین انسانها باشد؟ پذیرفتن این باور نیز به دو دلیل واقعی نمی‌تواند درست باشد.

اول آن که: خدا در ابتدای خلقت، آدم را نر و ماده آفرید و موسی در همان ابتدا به رابطه زن و شوهری اشاره نموده: «^{۲۴} از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ^{۲۵} و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند» (پیدایش ۲ : ۲۴ - ۲۵).

خداوند عیسی مسیح نیز با استناد به باب دوم کتاب پیدایش، به این حقیقت صحّه می‌گذارد و در جواب به فریسیان این نکته را نیز گوشزد می‌کند که پیوستن مرد و زن مورد تأیید خدا نیز بوده که چنین فرموده است: «^۴ او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید، ^۵ و گفت، از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟^۶ بنابراین بعد از

آن دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آن چه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (متی ۱۹ : ۴ - ۶).

دوم آن که با نگرستن به آناتومی بدن مرد و زن، اگر قرار نبوده بین مرد و زن ارتباط جنسی برقرار گردد! چرا خدا این سیستم ارتباطی را در وجود انسانها خلق و تولید نمود؟ در حالی که می‌دانیم هیچ کار و خلقت خدا بی دلیل و یا از روی اتفاق نیست.

شاید در ظاهر امر تمام این تفاسیر در یک تضاد به نظر برسد، اما در پشت همه اینها، یک راز بسیار مهم نهفته است؛ رازی که وقتی آشکار شود پرده از سرِ عظیم خدا برای چگونه داخل شدن به ابدیت بر می‌دارد.

این سرِ بزرگ چیست؟

با نگاه به ابتدای خلقت خدا و شهادات کتب مقدس، مشخص می‌گردد که در ابتدا خدا همه چیز را به نفخه دهان خود آفرید: «بِه کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفخه دهان او» (مزامیر ۳۳ : ۶).

نفخه دهان همان "ها" کردن است که چون توده‌های بخار در هوای سرد و تاریک از نفسهای دهان بیرون می‌آید و تا مدتی می‌ماند، پس از گذشت زمانی محو و نابود می‌گردد. همه جهان هستی مانند توده‌های بخار آب به نفخه دهان خدا پدیدار شدند و آنگاه روح خدا به آنها شکل داد.

به زبان بسیار ساده، همه چیز به گونه‌ای خلق شد که پس از مدتی محو و نابود می‌شود؛ یعنی همه چیز در فناپذیری به وجود آمد. خدا برای آن که انسانهایی به شباهت خود می‌آفرید تا در ابدیت همیشه با او زنده بمانند، می‌بایست ابتدا به آنها وجودیت می‌داد. از آن جایی که هنوز هیچ چیزی وجود نداشت، پس شرایط ایجاب می‌کرد که ابتدا همه

چیز از نیستی به هستی آید. در ابتدا همه چیز در فناپذیری می‌توانست آفریده شود؛ و سپس پیش از آن که حسب قانونِ فناپذیری همه چیز می‌بایست محو و نابود گردد، در یک مرگ و نابودی زود هنگام، خداوند می‌توانست مانند یک منجی وارد صحنه شده و در فناپذیری، به برگزیدگانش جامهٔ نافانی به روح‌القدس را، حسب ایمان به مسیح بپوشاند.

این تنها راه و طریق برای ورود به حیات ابدی بود، در این مسیر ارادهٔ خدا، موجود شریری به نام شیطان لازم بود تا هلاکت پیش هنگام را به بار آورد؛ و نیز همکاری از جنس زن لازم بود تا گناه و مرگ پیش از موعد را وارد دنیا نماید که خدا بتواند حسب ایمان، بسیاری را تا پیش از نابودی جهان هستی وارد حیات ابدی نماید.

وجود تک زنی به نام حوا برای تنها یکی از انسانها به نام آدم، گواه بر این است که خدا دارای طرحی بوده تا بتواند نسلی از پیش برگزیده را وارد حیات ابدی کند که جنس زن در آن نقش بسیار مهمی داشته. لذا برخی زن را همکار شیطان می‌دانند، اما وقتی به نقش او از منظر عاملی اولیه برای شکل‌گیری موقعیتی جهت کسب حیات ابدی با دیدی وسیع‌تر و حتی ابراز دست خدا نگاه کنیم، آنگاه حتی می‌توان گفت، او لطفی از سوی خدا بوده است. لذا شایسته است تا هر زن صالحه‌ای بسیار محترم نگاه داشته شود.

مدعیان پلید بودن زن این را نیز به یاد داشته باشند که آدم باعث ملعون شدن زمین و دور افتادن از نظر خدا گردید، نه زن. چنان که خود خداوند این را اعلام فرموده بود: «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد» (پیدایش ۳: ۱۷).

حال دانستید که در ابتدا همه چیز به صورت فانی مانند تودهٔ آب خلق شد؛ یعنی تولد به آب؛ این همان رازی بود که خداوند عیسی مسیح به نیکودیموس گفته بود: «^۳ عیسی

در جواب او گفت: آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.^۴ نیکودیموس بدو گفت: چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟^۵ عیسی در جواب گفت: آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.^۶ آن چه از جسم مولود شد، جسم است و آن چه از روح مولود گشت روح است» (یوحنا ۳ : ۳ - ۶).

مسیح از دو تولّد سخن گفت: ابتدا آب؛ و بعد روح. تولّد به آب، همان زمان ورود جسمانی به جهان هستی در فناپذیری است که شروع آن با خلقت جهان هستی به نفخه دهان خدا ایجاد گردید و پس از آن نیز باز انسانها به نطفه‌ای آب مانند تولید می‌شوند. اساساً نام خدا یعنی الوهیم نیز از همین اتفاق در خلقت جهان هستی گرفته شده؛ الوهیم به معنی "خدای آبها" یا "خدای آبهای بسیار" است. و تولّد دوم به روح، به معنی تولّد از روح القدس است که بعد از تولّد جسمانی در فناپذیری با ایمان به خداوند عیسی مسیح حادث می‌گردد و شخص جامه نامیرا و ابدی را بر تن می‌کند.

«از آن رو که تولّد تازه یافتید، نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی، یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالآباد باقی است.^{۲۴} زیرا که، هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت:^{۲۵} لیکن کلمه خدا تا ابدالآباد باقی است. و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است» (اوّل پطرس ۱ : ۲۳ - ۲۵). این همان سرِ عظیم خدا است.

حال می‌دانیم نکاح در ابدیت نیز نخواهد بود و تنها فعلی است که در مقطع جهان هستی جریان دارد، که شروع آن برابر شد با گناه آدم و حوّا در باغ عدن. جهان هستی مقطعی است که به لحاظ جسمانی رو به فنا است، منظور خدا از خلقت، این جهان هستی که در آن می‌باشیم نبود. این جهان تنها پیش نیازی اجباری برای حادث شدن تولّدی

دیگر در روح و پوشیدن جامهٔ نافانی است. پس نکاح هر چه باشد در همین جهان است و در ابدیت مفهومی ندارد و احکام آن هر چه که باشد، مربوط به جهان هستی و فانی است.

یک نکته: موضوع مطرح شده در این بخش در ردهٔ تعلیم عالی و مربوط به اسرار کتاب پیدایش و رازهای خدا است. اما از آن جایی که در آموزهٔ نکاح از دیدگاه کتاب مقدس جلوتر به مباحثی بسیار مهم و تکان دهنده خواهیم خورد، لازم دیدم تا مختصری در خصوص این سرِ عظیم خدا، در این نوشتار نیز توضیح مختصری داده شود، تا درک مطالب بعدی آسان تر و با کلام خدا قابل فهم تر گردد.

نامزدی:

نامزدی یک قرارداد، یا شاید صحیح‌تر است بگوییم یک پیش قرارداد است بین دو شخص که تمایل به نکاح دارند، ولی حسب آموزه‌های کتاب مقدس دوره‌ای کوتاه را جهت آماده شدن برای تشکیل زندگی مشترک در ارتباطی بسیار محدود نسبت به یک دیگر باید طی کنند.

در بابهای نخست کتاب پیدایش می‌بینیم، با آن که حوّا برای آدم آفریده شده بود و خدا ایشان را برکت داده بود تا بارور و کثیر شوند، امّا هنوز هیچ اطلاعی از روابط زناشویی نداشتند و حجابی روحانی جلوی چشمان ایشان بود تا عریانی یک دیگر را نبینند. پس از تعالیم مار (شیطان) و انجام گناه بود که تازه چشمانشان گشوده شد و عریانی خود را دیدند. بسیاری تعلیم می‌دهند که این دوران نامزدی آدم و حوّا بوده، و چون در این دوران آنان نمی‌بایست به هم می‌پیوستند و رابطه جنسی می‌داشتند، ولی مبادرت به این کار کردند.

هر چند نداشتن رابطه جنسی در دوران نامزدی کاملاً درست و کتاب مقدس می‌باشد؛ امّا بیان این که آدم و حوّا در دوران نامزدی بودند، که گناه ورزیدند، یک برداشت کاملاً اشتباه است و به هیچ وجه برای آنان مصداق ندارد. به دلایل زیادی که بیان آنها موضوع این نوشتار نیست از آنها پرهیز می‌کنم تا از محور موضوع خارج نگردیم.

امّا در خصوص عدم ارتباط جنسی در دوران نامزدی، کتاب خروج به صراحت این را گوشزد می‌کند که بین نامزدها هیچ ارتباطی مانند زن و شوهر نباید برقرار گردد و با جنس مؤنث به مانند دختران باید رفتار گردد: «و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید» (خروج ۲۱: ۹). نامزد نمودن دلیلی بر آزاد بودن

برای برقراری رابطه جنسی نیست بلکه مقطعی است برای آماده شدن جهت آغاز زندگی مشترک بین طرفین.

با نگاهی به دوران نامزدیِ مریم مادر عیسی، و یوسف شوهر مریم کاملاً مشهود است که هیچ ارتباطی جنسی بین آنان نبوده: «^{۱۸} اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آن که با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند» (متی ۱: ۱۸).

نامزدِ روحانیِ خداوند ما عیسی مسیح، همان کلیسای برگزیده عروس، هر چند تمثیلی از کلیسای مقدس و پاک او را ارائه می‌دهد، اما در بُعد روحانیش نیز با خود این حقیقت را دارد که می‌بایست در دوران نامزدی و تا قبل از آمدن داماد آسمانی، کلیسا مانند باکره‌ای عفیف برای او باشد، مسیح عروس خود را از میان باکره‌ها بر می‌گزیند، و این عروس تا قبل از آمدن داماد آسمانی به عنوان نامزد او از پیش تعیین شده و می‌بایست بکارت خود را حفظ نماید. یعنی چه؟ یعنی به هیچ ایمان و باور و اعتقاد و رسوم امتی خود را نجس نسازد و چیزی از رسوم امتها در او یافت نشود، و برای مسیح مانند دختری باکره در کلام خدا امین و وفادار باشد.

پولس رسول در این خصوص می‌گوید: «^۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا باکره‌ای عفیفه به مسیح سپارم» (دومِ قرن‌تیا ۱۱: ۲). این آیه با آن که از یک بکارت و زنای روحانی صحبت می‌کند ولی اهمیتِ عفیفه بودن را کاملاً آشکار می‌سازد، به همان قسم که عروس مسیح از مردان و زنان ایماندار هستند، پاکی و عفیف بودن جسم نیز شامل حال مردان و زنان است و تنها زنان را در بر نمی‌گیرد.

به لحاظ محدودیتهای نفسانی، ضروری است تا مدت زمان دوران نامزدی بسیار کوتاه باشد، این دوران نباید طولانی گردد زیرا طولانی شدن این دوران اساساً دو لطمه بزرگ را برای طرفین به همراه خواهد داشت: ۱- غریزه جنسی را شدیداً در آنان افزایش داده و بستر را برای گناه فراهم می‌سازد. ۲- برکات روحانی را از ایشان دور ساخته و شاید مانع از آرامی گرفتن روح القدس در آنان گردد، چون ذهن و فکر یک ایماندار را که می‌بایست فکرهای روح القدس باشد، از او گرفته و تماماً درگیر مسایل جنسی می‌کند.

کلام خدا برای نکاح سریع، پس از نامزدی آن چنان اهمیتی قائل شده که بسیاری از مسایل مهم اجتماعی دیگر را در اولویتهای پس از آن قرار می‌دهد. حسب مکتوبات در کتاب مقدس، اهمیت این موضوع حتی مقدم بر میدان جهاد است. در کتاب تثنیه مکتوب است: «و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیاورده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبدا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد» (تثنیه ۲۰: ۷).

نکته دیگری که در آیات بالا جلب توجه می‌کند، این است که نامزدی نیز مانند پیمان نکاح ازدواج یک قرارداد معتبر و رسمی است و می‌بایست در حضور شاهدینی اعلام گردد، که طبیعتاً یک پروسه را در بر می‌گیرد، از قبیل: اطلاع والدین و قیومین دو طرف، اطلاع شبان و نهایتاً کلیسا، خواستگاری و در نهایت دریافت پاسخ مثبت.

لذا حکمت چنین اقتضا می‌کند که شرایطی برای این منظور لازم است، از قبیل:

۱- کسانی که قصد نامزد نمودن را دارند لازم است تا پیش از آن با شبان و معلم کلیسا صحبت نمایند تا از شرایط نامزدی و احیاناً موانع موجود برای آنان آگاه گردند.

۲- در صورت نداشتن هیچ مانعی، با شخص مورد نظر صحبت کرده و از طریق والدین و قیومین مبادرت به خواستگاری رسمی نماید.

۳- پس از خواستگاری و پذیرش از طرف مقابل، مراتب به شبان کلیسا اطلاع داده شود تا در کلیسا به طور رسمی نامزدی طرفین اعلام گردد.

۴- در طول دوران نامزدی نباید هیچ ارتباط جنسی بین طرفین واقع گردد.

۵- در طول دوران نامزدی بیان سخنان تحریک کننده جنسی به گونه‌ای که ذهن طرفین را منحرف نماید و در شخص ایجاد شهوت نماید ابراز نگردد. زیرا خداوند ما در این مورد به صراحت سخن گفته: «^{۲۸}لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است» (متی ۵: ۲۸).

۶- مدت زمان دوران نامزدی نباید طولانی گردد، به گونه‌ای که طولانی بودن زمان در آنان گناه را شکل دهد. مدت زمان نامزدی فرصت کوتاهی است برای کسانی که قصد ازدواج نموده‌اند و می‌خواهند اسباب آغاز زندگی مشترک را با یک دیگر فراهم کنند. شخص تا زمانی که آمادگی ازدواج ندارد نباید کسی را به نامزدی خود درآورد، زیرا عامل گناه خواهد گردید.

۷- روابطی خارج از شرایطی که کلام خدا به ما می‌آموزد، عملی غیر کتاب مقدسی است، و ثمری جز گناه ندارد، نامزدی در غیر شرایط گفته شده، درست نیست و هوا و هوس خواهد بود و چنین ارتباطاتی در کلیسا نادرست و باید از آن اجتناب گردد.

حکم نامزدی با دختر باکره، مانند زن منکوحه شده است. یک پیمان معتبر در نزد خدا که تخطی از موازین آن، مساوی با تاوانی است که برای زن منکوحه مقرر می‌باشد. لذا برقراری رابطه نامشروع با او زناکاری محسوب خواهد شد.

کتاب تثنیه در عهد عتیق احکام و شرایط آن را به وضوح اعلام می‌دارد: «^{۳۲}اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری هم‌بستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که با

زن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای^{۲۳}. اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او هم‌بستر شود،^{۲۴} پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چون که در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چون که زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابید، تنها کشته شود.^{۲۵} و اما با دختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد،^{۲۶} چون که او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهننده‌ای نبود.^{۲۷} و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او هم‌بستر شود و گرفتار شوند.^{۲۸} آن که آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چون که او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند» (تثنیه ۲۲ : ۲۲ - ۲۸).

اما دو آیه آخر ذکر شده از یک حکم بسیار جدی‌تر برای دختران باکره‌ای که نامزد کسی نیستند حکایت می‌کند. چنین دخترانی که به هر دلیلی با هر کسی وارد رابطه جنسی گردند، می‌بایست با او عقد نکاح ببندند و در تمام طول عمرشان نمی‌توانند از او جدا شده و یا با کسی دیگر ازدواج نمایند. این حکم خدا است.

سخن پایانی آن که: نامزدی با یک دختر باکره، چیزی نیست که به راحتی بتوان از حیطة مقرر برای آن عبور نمود و جدی نگرفت، و نیز نمی‌توان به بهانه‌های واهی آن را فسخ نمود.

ازدواج:

چون اقتضای دنیا به سمت نکاح رفته، لذا خدا برای محترم شمردن آن قوانینی را وضع و لازم‌الاجرا نموده. اما از آن جایی که فقط قوم خدا به کلام خدا توجه دارند و مابقی امتها نسبت به کلام راستین خدا ناسپاس و کج روش می‌باشند، روی صحبت خدا با قوم و کلیسای برگزیده خود است.

ازدواج با بی‌ایمانان:

یک فرد مسیحی تحت هیچ شرایطی نمی‌تواند با شخصی غیر مسیحی وارد پیمان ازدواج گردد. پس اگر همان طور که کتاب مقدس ایمانداران مسیحی را فرزندان نور و فرزندان خدا می‌خواند، این چنین نیز به آنان هشدار می‌دهد که: «^{۱۴}زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟^{۱۵} و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟^{۱۶} و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی می‌باشید، چنان که خدا گفت که در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود» (دوم قرن‌تیا ۶ : ۱۴ - ۱۶).

بدن و تمام وجود هر فرد مسیحی به بهای بسیار سنگین خون خداوند عیسی مسیح، برای او خریداری شده. او به ازای نجات و رهایی نسل آدم از اسارت شیطان و مرگ ابدی، جان خود را فدیۀ نمود، تا پس از آن، حیاتی که در او جریان دارد، به آن کسانی که او را به عنوان منجی و خداوند خود می‌پذیرند نیز جاری گردد؛ لذا مسیحیان برای خداوند

تخصیص و مقدس گردیده‌اند. از این روی است که دیگر بر روح و جسم خود مالکیتی ندارند و جانهای آنان متعلق به خداوند خواهد بود.

پولس رسول این نکته بسیار مهم را به کلیسا گوشزد نموده بود که پس از این دیگر هر فرد مسیحی به خود تعلق ندارد بلکه مقدس و از آن خداوند است: «^{۱۹} یا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟^{۲۰} زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید» (اول قرنیتان ۶: ۱۹ - ۲۰).

پولس رسول باز در جایی دیگر به زنانی که شوهرانشان را از دست داده و از زیر پیمان ازدواج قبلی آزاد شدند، چنان چه قصد ازدواج مجدد داشته باشند، اکیداً تذکر می‌دهد تنها می‌توانند با یک ایماندار مسیحی ازدواج نمایند: «^{۲۱} زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هر که بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط» (اول قرنیتان ۷: ۳۹).

در عهد عتیق خدا قوم خود اسرائیل را از نکاح با اقوام دیگر، که بر ضد خدا قیام نموده بودند، منع نموده بود: «^۱ چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آن جا می‌روی درآورد، و آمت‌های بسیار را که حتیان و جرّاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزیان و حویان و یبوسیان، هفت امت بزرگ‌تر و عظیم‌تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید.^۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد مبنی و بر ایشان ترحم ننما.^۳ و با ایشان مصاهرت ننما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر.^۴ زیرا که اولاد تو را از متابعت من برخوانند گردانید، تاخدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را به زودی هلاک خواهد ساخت» (تثنیه ۷: ۱ - ۴).

برخی از مفسران چون نام این تعداد اقوام را در این جای کلام دیدند، با بهانه قراردادن این که این اقوام با اسرائیل سر دشمنی برداشته بودند، برای گذاشتن راه دررویی جهت ازدواج مسیحیان با غیر مسیحیان، چنین تعلیم داده‌اند که منظور خدا از ازدواج نمودن با اقوام دیگر، فقط این قومهای نامبرده شده است، و قوم او می‌توانست با اقوامی دیگر به غیر از اینان نکاح نمایند. برگردان این تعلیم در مسیحیت می‌شود: مسیحیان نیز می‌توانند با مذهبی که با مسیحیت دشمنی ندارند ازدواج کنند!

این یک تعلیم کاملاً اشتباه است. باید این را در نظر بگیرید که تنها این قومها بودند که در مسیر حرکت اسرائیل قرار داشتند، و اسرائیل به تمام دنیا سیر و گذر نکرد تا با قومهای دیگر مواجه شود تا خدا ذکر نامی از آنها نیز بنماید. هیچ کس نامی را بیهوده به زبان نمی‌آورد که در آن سود و ضرری برایش ندارد!

این که چگونه باید دانست، که آیا منظور خدا، فقط همین اقوام نامبرده شده است یا تمام امتهای جهان، نحما در کتاب خود این مسئله را آشکار می‌کند: «^{۳۰} و این که دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم» (نحمیا ۱۰ : ۳۰). وقتی گفته می‌شود اهل زمین، یعنی تمام اقوام و مللی که در مسیح نباشند؛ لذا باید دانست که ازدواج در کلیسا، یک امر کاملاً داخلی است.

یک تنی در ازدواج:

نکاح به همان گونه که کتاب مقدس به ما می‌آموزد یک پیوند جسمانی بین دو کس می‌باشد. خداوند عیسی مسیح در جواب به فریسیان که آمده بودند تا او را از بابت طلاق تجربه نمایند، فرمود که به واسطه نکاح بین دو کس آن دو با هم یک تن محسوب

می‌گردند: «^۲ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟^۴ او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،^۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟^۶ بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آن چه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (متی ۱۹: ۳ - ۶).

این سخن امین است. موسی برای اولین بار در باب دوم کتاب پیدایش به این نکته اشاره کرده بود: «^{۴۴} از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود.» (پیدایش ۲: ۲۴)

پولس رسول نیز با توجه به گفته خداوند عیسی مسیح و مکتوب در باب دوم کتاب پیدایش عنوان می‌دارد: «^{۳۱} از این جا است که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یک تن خواهند بود» (افسیان ۵: ۳۱).

عمل یک تنی تنها مربوط به نکاح، حسب خطبه عقد نیست، بلکه هر گونه ارتباط جنسی بین دو کس وقتی برقرار گردد، موجب اتحاد در یک تنی خواهد شد، حال با هر عنوان و شکلی، حتی خارج از پیمان ازدواج، مانند زناکاری و غیره. پولس به این نکته نیز صحنه گذاشته و در خصوص آن هشدار می‌دهد: «^{۱۶} آیا نمی‌دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یک تن باشد؟ زیرا می‌گوید، هر دو یک تن خواهند بود» (اول قرنتیان ۶: ۱۶).

لذا چون خدا بر یک جان حکم کند، بر جان پیوسته به او نیز حکم جاری خواهد بود. و نیز همچنین است برای کسی که در روح با خدا پیوند بخورد، با او یک روح خواهد شد و صاحب حیات وی خواهد گردید: «^{۱۷} لیکن کسی که با خداوند پیوندد یک روح است» (اول قرنتیان ۶: ۱۷).

از این روی است که تمام نسل آدم که حسب آمیزش در باغ عدن متولد گردیده‌اند در جسم محکوم به مرگ گردیدند چنان که خدا به آدم گفت: «^{۱۷} و به آدم گفت: چون که سخن زوجهات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس به سبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن با رنج خواهی خورد.^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه‌های صحرا را خواهی خورد،^{۱۹} و به عرق پیشانی‌ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت» (پیدایش ۳: ۱۷ - ۱۹).

اما فیض خدا در خداوند عیسی مسیح، در پیوند روحانی با روح القدس است که وقتی جسم بمیرد و به خاک برگردد، نفس و روح در پیوند روحانی با خدا، حیات ابدی را بیابد. لذا پیوند جسمانی ضامن حیات ابدی نیست تا در آن تقدسی بوده باشد، بلکه حیات و تقدس تنها در پیوند روحانی با روح القدس است.

حال با توجه به هشدارهای کتاب مقدس نتیجه حاصل می‌شود که هرگاه زنی به هر دلیل و عنوانی، چنان چه با مردی درآمیزد و عمل یک تنی بین آنان صورت گیرد، آن زن نمی‌تواند به غیر از آن مرد، به عقد نکاح کسی دیگر درآید. حتی اگر خطبه عقد بین او با دیگری منعقد گردد، باطل بوده و چنان چه رابطه جنسی برقرار نماید حکم زناکاری برای او خواهد بود.

زندگی با بی‌ایمان:

یکی از رایج‌ترین پرسشهایی که در کلیساها بسیار مطرح می‌گردد، مربوط به ادامه زندگی یک ایماندار با بی‌ایمان است. غالباً همیشه این پرسش از سوی کسانی است که به تازگی به مسیح ایمان آوردند ولی همسرانشان همچنان بی‌ایمان می‌باشند.

پیش‌تر آشکار نمودیم که به هیچ وجه یک ایماندار مسیحی نمی‌تواند با شخص بی‌ایمانی ازدواج نماید. اگر کسی مبادرت به این عمل نماید، از زیر سایه خدا خارج شده و حکم او در کلیسا اخراج برای همیشه خواهد بود.

اما اگر پیوند ازدواج او پیش از ایمان آوردن به مسیح باشد، موضوع فرق خواهد کرد. کتاب مقدس می‌آموزد که: «نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیر نجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.» (عبرانیان ۱۳: ۴)

پولس رسول نیز حسب اجازه اجتهاد خود در این خصوص می‌گوید: «^{۱۲} و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.^{۱۳} و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.^{۱۴} زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدس می‌گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لیکن الحال مقدسند» (اول قرنتیان ۷: ۱۲ - ۱۴).

پولس کلاً فضای ایمانداری را با فضای بی‌ایمانی مجزا می‌دانسته و از این امر نیز آگاه بود که آمدن کسی از بی‌ایمانی به ایمان به مسیح، شرایطی سخت و ناخوشایند اجتماعی برای او به همراه خواهد داشت، و حتی در امورات دینی نیز می‌تواند باعث بروز

چالشهای بزرگی برای او گردد. لذا به این دسته از ایمانداران توصیه نمود که: «اگر کس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند» (اول قرنیتان ۷: ۲۰).

حال با توجه به محترم بودن امر نکاح، بهترین حکمی که برای این دسته از ایمانداران می‌توان داشت، همان حکمی است که پولس رسول در باب هفتم رساله اول قرنیتان نموده است. این کلام رسول خداوند عیسی مسیح، و امین است.

لزومی ندارد شخصی به خاطر وسواسهای ذهنی خود، با همسر بی‌ایمانی که می‌خواهد زندگی مشترکشان را حفظ نماید، سر ناسازگاری و جدایی بردارد. او می‌تواند همچنان به زندگی خود ادامه دهد. در چنین شرایطی جسم یک تن می‌باشد که حسب حکم خدا در باغ عدن، بدن تمام آدمیان می‌بایست به خاک برگردد؛ اما روح و نفس که می‌بایست وارثین ملکوت خدا گردند، تنها به واسطه پیوند با روح القدس است که صاحب حیات جاودانی خواهند شد. مگر این که زوج بی‌ایمان درخواست جدایی کند که در آن صورت زوج ایماندار مجاز به جدایی می‌باشد.

شرایط ازدواج مجدد:

بسیار پیش خواهد آمد که یکی از زوجین از دنیا رفته و یا کار بین دو زوج به جدایی کشیده شود. در این شرایط حکم برای ازدواج مجدد با شخصی دیگر چگونه است؟ قطعاً در این جا حکم برای مرد و زن متفاوت خواهد بود.

در هیچ کجای کتاب مقدس برای ازدواج مجدد مرد محدودیتی وجود ندارد، مگر در یک مورد، که به خاطر اهمیت آن، جلوتر و در یک بخش مجزا به آن خواهیم پرداخت.

اما برای ازدواج مجدد یک زن موضوع کاملاً به گونه‌ای دیگر است، و زن با داشتن تنها شرایط است که می‌تواند مجدداً ازدواج نماید و خارج از این دو شرط لازم، اجازه نکاح مجدد ندارد و باید مجرد بماند. خارج از این دو شرایط اگر با هر کسی ازدواج نماید، باطل و زناکار خواهد بود.

با فوت شوهر، زن آزاد می‌شود:

پولس رسول به لحاظ اهمیت این مسئله دو بار در رسالاتش به این موضوع اشاره و حکم نموده است. او در رساله رومیان، با اشاره به قانون شریعت، قویاً اعلام می‌دارد: «ای برادران آیا نمی‌دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گویم) که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟^۲ زیرا زن منکوحه بر حسب شریعت به شوهر زنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد شود.^۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر بپیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لیکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد» (رومیان ۷ : ۱ - ۳).

این حکم ربطی به عهد عتیق و عهد جدید ندارد و ساقط شدنی در بین دو عهدین نیست. هرگز این حکم شکسته و باطل نمی‌گردد.

زنی که به نکاح کسی درآمده هرگز و با هر دلیلی که از شوهرش جدا گردد، در جسم منفک از شوهرش نخواهد شد. حسب کلام مکتوب در کتاب مقدس، او همیشه به شوهرش پیوند خورده است. او تا زمانی که شوهرش در قید حیات باشد هرگز نمی‌تواند با دیگری ازدواج کند. و تنها در صورت فوت او می‌باشد که از قید یک تنی با شوهرش رها شده و می‌تواند مجدداً به نکاح دیگری درآید.

اما باز نمی‌تواند به هر کسی که دل او خواست، بپیوندد. شوهر او نیز باید یک شرط مهم را داشته باشد. حتماً لازم است تا او نیز یک ایماندار مسیحی باشد. پولس به این نکته مهم نیز تأکید می‌کند که: «^{۳۹} زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مُرد آزاد گردید تا به هر که بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط» (اول قرنطیان ۷: ۳۹).

این نکته مهم را یادآوری نمایم که این شرط فقط برای زنانی که می‌توانند ازدواج مجدد کنند نیست. بلکه هر مردی که قصد ازدواج مجدد دارد نیز می‌بایست فقط با زنی ازدواج نماید که یک ایماندار مسیحی است. و باز متذکر می‌گردم که این قانون فقط برای ازدواج مجدد نیست، بلکه کلام خدا و قانون مسیحیت است که هر ایماندار مسیحی فقط می‌تواند با یک ایماندار مسیحی ازدواج نماید.

زن پیش از ایمان به مسیح مطلقه گردد:

زندگی هر انسانی تا پیش از ایمان به مسیح، در گناه و بطلالت و اسارت شیطان است که او را به سوی مرگ ابدی می‌برد. ایمان به مسیح شخص را وارد یک تولّد تازه و حیاتی نو می‌گرداند که اینبار دیگر نه از ذریت آدم بلکه از ذریت خدا خواهد بود.

«^۳ یا نمی‌دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟^۴ پس چون که در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آن که به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم.^۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هر آینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد.^۶ زیرا این را می‌دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم.^۷ زیرا هر که مُرد، از گناه مبرا شده است» (رومیان ۶: ۳ - ۷).

توجه کنید! این بسیار مهم است! تولّد تازه تنها با تعمید روح القدس امکان می‌یابد. ایمان به مسیح و دوری نمودن از گناه تنها آغاز و روندی برای ورود به حیاتی نو در خداوند و تولّد تازه است. شخص تا زمانی که تعمید روح القدس را نگرفته باشد، هنوز همان انسان قبلی است. او هنوز فرزند خدا محسوب نمی‌شود چون روح خدا هنوز در او قرار نگرفته و تولّدی روحانی نیافته تا تبدیل به شخصی دیگر گردد.

ایمان و اعتراف شخص را وارد مرحله گزینش برای ملکوت خدا می‌کند، اما او را داخل آن نمی‌گرداند، و این را نیز به یاد داشته باشید که شیاطین نیز ایمان دارند که خداوند عیسی مسیح پسر خدا است، اما همچنان برای هلاکت مقرر می‌باشند.

جلوتر، مفصلاً خواهیم گفت که حسب کلام خداوند زن مطلقه مادامی که شوهرش در قید حیات است نمی‌تواند مجدداً ازدواج کند، لذا حکمی که اکنون می‌شنوید برای این دسته از زنان مسیحی نیست، بلکه برای آن دسته از زنانی است که در طبیعت گذشته انسانی خود که کلاً همه چیز در بطلت بوده، و هنوز به مسیح ایمان نیاورده بودند می‌باشد که از شوهر خود به هر دلیلی جدا شده‌اند.

اگر چنین زنی بعد از طلاق از شوهرش با مژده خوش انجیل آشنا گردد و به او ایمان بیاورد، و از سوی خدا تعمید روح القدس را نیز بیابد، او از موت به حیات منتقل شده و دارای زندگی و شخصیتی دیگر در خداوند خواهد شد. لذا او می‌تواند در زندگی تازه‌ای که از خداوند بر روی زمین یافته ازدواج نماید، اما فقط در خداوند و با یک ایماندار مسیحی.

شرایط ازدواج خادمین:

آیا شرایط ازدواج خادمین با سایر اعضای کلیسا فرق دارد؟ در عهد عتیق شرایط ازدواج برای کاهنان کمی متفاوت و سخت‌تر بوده. کسانی که خدمت کهناتی داشتند مجاز نبودند تا به هر کسی پیوندند. در کتاب لاویان باب بیست و یکم، در خصوص احکام مربوط به کاهنان آورده شده که آنان از نکاح با زن زناکار، زن مطلقه، و بیوه‌ها منع شده بودند. و برای نکاح تنها مجاز به ازدواج با دختر باکره‌ای از قوم، یا بیوه کاهنی دیگر بودند.

«زن زانیه یا بی‌عصمت را نکاح ننمایند، و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است ...^{۱۳} و او زن باکره‌ای نکاح کند.^{۱۴} و بیوه و مطلقه و بی‌عصمت و زانیه، اینها را نگیرد، فقط باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد» (لاویان ۲۱: ۷ و ۱۳ - ۱۴). در آیه هفتم منظور از عبارت مقدس برای خدا، کاهن است نه زن.

در کتاب حزقیال نیز این حکم را مجدداً می‌بینیم، البته افزون بر این که در این جا به بیوه کاهن نیز اشاره شده است. اما مطلقاً با هیچ بیوه یا زن مطلقه و زن زناکاری اجازه نکاح نداشته زیرا به نثر صریح در کلام آورده شده است: «^{۲۲} و زن بیوه یا مطلقه را به زنی نگیرند، بلکه باکره‌ای که از ذریت خاندان اسرائیل باشد یا بیوه‌ای را که بیوه کاهن باشد بگیرند» (حزقیال ۴۴: ۲۲).

حال این در عهد جدید و در مسیحیت چگونه است؟ در ابتدا لازم است بگویم این احکام دارای مفاهیمی روحانی است و سایه‌ای می‌باشد از آینده، اما چون موضوع این نوشتار در خصوص سایه‌های روحانی و نیز تعالیم مربوط به این باب از کتاب لاویان یا حزقیال نیست به آن اشاره نمی‌کنم و از آن عبور می‌نمایم.

اما لازم است یک هشدار بسیار جدی به آن دسته از خادمینی داده شود که همیشه سعی در کهناتی نشان دادن جایگاه خود دارند و خود را کاهنان خدا در کلیسا می‌دانند. کسانی که در خصوص نقش خود در کلیسا به عنوان خدمت‌های کهناتی معتقد و معترفند، حسب شهادت دهانشان بر ایشان حکم خواهد شد.

چنین خادمینی که خود را در جایگاه کهناتی قرار می‌دهند، به جز ازدواج با دختری باکره در کلیسا، یا بیوه یکی از خدام مسح شده خداوند که نقشی کهناتی داشته و دیگر در قید حیات نباشد، اجازه ازدواج با هیچ زن دیگری را ندارند و اگر مبادرت به این کار کنند زناکار خواهند بود.

خادمین مدعی نمی‌توانند هر جا که برایشان صرف داشت، خود را خادمین کهناتی معرفی کنند و هر کجا که منفعتی نبود، با توجیه کلام خدا، آن را منحرف سازند. به هر کس حسب شهادت دهانش حکم خواهد شد.

زناکاری با زن زانیه و دختر باکره:

ازدواج امری است به غیر از زناکاری. عمل نکاح باید در چهارچوب قراردادی به نام ازدواج یا همان نکاح دائمی صورت بگیرد. و در غیر این صورت شخص خود را به تن شخص دیگری نجس می‌سازد که با او در پیمان ازدواج نبوده: «نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیر نجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود» (عبرانیان ۱۳: ۴).

عمل آمیزش جنسی، حسب کلام خدا در بین دو طرف ایجاد یک تنی در جسم انسانی می‌کند، چه بر حسب قانون خدا به صورت عقد نکاح برقرار گردد و یا خارج از قانون

خدا، با ارتکاب به عمل فسق یا زنا منعقد گردد. در هر شکلی که باشد، عمل آمیزش دو شخص را به یک دیگر پیوند می‌زند و یک تن محسوب می‌گرداند.

حال اگر شخصی تن به زناکاری دهد با آن زن زانیه در جسم پیوند خورده و در نظر خدا نیز آن دو یک تن محسوب می‌گردند: «^{۱۶} آیا نمی‌دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یک تن باشد؟ زیرا می‌گوید، هر دو یک تن خواهند بود.» (اول قرنطیان ۶: ۱۶)

متأسفانه دیده شده بسیاری، از این آیه و آیات هم راستا با آن به سادگی می‌گذرند. زنان زانیه بدن خود را نجس می‌سازند و هرگز نمی‌توانند با کسی ازدواج نمایند تا زمانی که تمام آنانی که با او زنا نموده‌اند از حیات دنیا رفته باشند. زیرا همان حکم زن مطلقه بر آنان نیز جاری است. آنان اجازه ازدواج با دیگران را ندارند، چون اگر این کار را بکنند، همان گناه باغ عدن را مرتکب شده و گناه تلف نمودن جان کسی که با او ازدواج نموده‌اند نیز بر آنان است.

کلام خدا به ما می‌آموزد که زن زانیه تنها می‌تواند با کسی که با او زنا نموده ازدواج نماید، به شرط آن که به غیر از او، هرگز با کس دیگری زناکاری نکرده باشد، که در غیر این صورت می‌باید توبه نموده و مجرّد بماند، تا از ملکوت خدا باز نماند.

پولس رسول هشدار می‌دهد: «^{۱۸} از زنا بگریزید. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لیکن زانی بر بدن خود گناه می‌ورزد» (اول قرنطیان ۶: ۱۸).

و اما در خصوص دختر باکره‌ای که تن به فسق داده، این دختر با این که، حتی در پیمان نامزدی کسی نبوده اما چون مبادرت به برقراری ارتباط جنسی با کسی نموده نمی‌تواند به غیر از آن شخص، با کسی دیگر ازدواج نماید. در این خصوص نیز خدا حکمی روشن داده و حسب این حکم مرد زناکار می‌بایست آن دختر را به نکاح خود درآورد:

«اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می‌باید او را زن منکوحه خویش سازد» (خروج ۲۲: ۱۶).

فعل "می‌باید" فعلی است امری و حکایت از اجبار به گردن نهادن به این حکم دارد. پسران و دختران جوان می‌بایست بسیار هوشیار و مراقب باشند، تا به وسوسه‌های نفسانی گرفتار نشوند و تن خود را به خاطر هوسهای زودگذر نجس ننمایند؛ زیرا به هر دلیلی که مبادرت به چنین عملی نمایند، این حکم بر آنان جاری و ساقط شدنی نیست.

خداوند در این خصوص باز تأکید می‌کند و اضافه می‌دارد، نکاحی که حسب این حکم جاری شود، تا پایان عمر طرفین، به هیچ دلیلی، گسستنی نیست: «^{۲۸} و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او هم‌بستر شود و گرفتار شوند، آن که آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چون که او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند» (تثنیه ۲۲: ۲۸ - ۲۹).

ازدواج با زن مطلقه:

مانع مهم دیگر برای ازدواج، ممنوعیت نکاح مردی با زنی که از شوهر خود جدا شده، می‌باشد. زن منکوحه مادامی که شوهر او در قید حیات باشد به وی پیوسته است؛ لذا طلاق دادن زنی که حسب نیاز طبیعی جنسی به شوهرش نیاز دارد، و در صورت طلاق می‌بایست در تجرد زندگی کند، یک بی‌انصافی به آن می‌باشد، و شاید موجب انحراف و زناکاری او گردد.

خداوند عیسی مسیح خطاب به مردانی که به دلایلی مختلف در صدد طلاق دادن همسران خود و نکاح با زنان دیگر هستند، هشدار می‌دهد: «^{۱۱} بدیشان گفت: هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد» (مرقس ۱۰ : ۱۱).

چرا "بر حق وی زنا نموده؟" اولاً باید این را بدانید که زنا، در معنی دنیوی به معنی نقض پیمان نکاح با زن است. وقتی مردی به خاطر نکاح با زن دیگری، زن خود را طلاق دهد در حق او بی‌سبب نقض پیمان می‌کند. به زبان ساده‌تر در حق زن خود زنا (نقض پیمان نکاح) کرده است.

خداوند در ادامه، همین وضعیّت را برای زنان نیز قائل شده، و به زنی که با میل خود از شوهرش جدا گردد و به نکاح دیگری درآید، او را زناکار معرفی نموده، زیرا زن تا زمانی که شوهرش زنده است به او بسته می‌باشد و اساساً هیچ حکم طلاق این یک تنی را منفع نمی‌کند: «^{۱۲} و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود» (مرقس ۱۰ : ۱۲).

لوقا این حکم خداوند را از منظری دیگر به نگارش درآورده و در انجیل خود از زبان خداوند چنین روایت می‌نماید که هرگاه مردی، زنی مطلقّه از شوهرش را به عقد نکاح خود درآورد با او زنا نموده است، زیرا با نکاح کردنِ زنِ مطلقّه، باعث نقض پیمان یک تنی بین آن زن و شوهرش شده: «^{۱۸} هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقّه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد» (لوقا ۱۶ : ۱۸).

اگر زن از شوهر خود جدا گردد این مانع تنها زمانی برداشته می‌شود که شوهرش دیگر در قید حیات نباشد زیرا: «^{۳۹} زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مُرد آزاد گردید تا به هر که بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط» (اول قرنتیان ۷ : ۳۹). و پس از آن نیز چنان چه قصد ازدواج نماید، تنها می‌تواند با مردی در

ایمان به خداوند ازدواج نماید. ولی برای مرد زمانی چنین حکمی صدق می‌کند که او زن خود را از خود، برای نکاح با دیگری جدا سازد؛ که اگر مرد مسبب باشد، در طلاق دادن او و نکاح با دیگری، در حق زن نخست خود زناکاری و نقض پیمان نموده است.

این نکته مهم را باید ذکر کنم که چنین مردی، در هر صورتی که از زن خود جدا شود و به دیگری بپیوندد، با زن منکوحه دومی زناکار محسوب نمی‌شود زیرا با او وارد یک پیمان ازدواج شده که برای مردان جایز است. (در بخشهای بعدی مفصل در این خصوص صحبت خواهد شد.) آن فعل زناکاری که خداوند به آن اشاره نموده، در حق زن اولی است که حسب بی‌مهری مرد، از شوهرش جدا شده و مورد نقض پیمان گردیده.

ازدواج با محارم:

یکی از کریه‌ترین نوع نکاح، پیوند با محارم خونی است که از زمان اعطای شریعت به موسی تا به انتهای عالم، خدا نفرت و کراهت خود را از آن اعلام داشته است.

ازدواج با محارم، ممنوع و باطل است. محارم هر شخصی عبارت است از: پدر و مادر و والدین خود و اولاد والدین خود و اولاد طبقه اول اجداد و جدات خود، مادر زن یا مادران و یا دختران آنها، پدر شوهر یا پدران و یا پسران آنها.

کلام خدا در این خصوص می‌فرماید: «هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم.^۷ عورت پدر خود یعنی عورت مادر خود را کشف منما؛ او مادر تو است. کشف عورت او مکن.^۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است.^۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه

مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف منما.^{۱۰} عورت دختر پسر و دختر دختر، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است.

^{۱۱} عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن.^{۱۲} عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است.^{۱۳} عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است.^{۱۴} عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی منما. او (به منزله) عمّه تو است.^{۱۵} عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسر تو است. عورت او را کشف مکن.^{۱۶} عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است.^{۱۷} عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می باشند و این فجور است.^{۱۸} و زنی را با خواهرش مگیر، تا هیویه او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی» (لاویان ۱۸ : ۶ - ۱۸).

ازدواج مرد زن دار:

امروزه در کلیساها مردی اجازه داشتن دو همسر هم زمان یا بیشتر را ندارد. علاوه بر آن قوانین برخی از کشورها نیز چنین اجازه ای نمی دهند.

کلیساها با استناد به آیه معروف در پیدایش باب دوم که می فرماید: «^{۲۴} از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود» (پیدایش ۲ : ۲۴).

و نیز آن سخن پولس که در حق اسقف ها و شماسان فرموده بود: «^{۲۵} پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هوشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب

به تعلیم باشد» (اول تیموتاؤس ۳: ۲). و همچنین: «^{۱۲} و شماًسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند» (اول تیموتاؤس ۳: ۱۲).

بیان می‌دارند که در مسیحیت فقط تک همسری جایز است. زیرا خدا آدم و حوا را مفرد آفریده بود، یعنی برای آدم فقط یک زن ساخت. و پولس نیز فقط به داشتن یک زن حکم داده است. آیا این تعلیم درست است؟

امروزه برای کلیسا مکشوف شده که خدا به غیر از آدم انسانهای دیگری نیز از جنس فقط مذکر ساخته بود. وقتی آدم حوا را دید، برای نام‌گذاری او چه گفت؟ «^{۱۳} و آدم گفت: همانا این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد» (پیدایش ۲: ۲۳). اگر حرف اول و آخر نام "انسان" را برداریم می‌شود "نسا" و این نام از نام انسان بیرون آمد، همان گونه که حوا نیز از وجود آدم بیرون آمد. حکمت و دلیل این خلقت مربوط به اسرار کتاب پیدایش می‌شود که به آن کاری نداریم.

اما به این نکته دقت کنید! آدم نام حوا را از نام خودش که آدم بود اقتباس نکرد بلکه از نام گونهٔ انسانی، این نام‌گذاری به خواننده می‌فهماند که آدم انسانهای دیگری و البته فقط از جنس مذکر مثل خودش را می‌دیده که وقتی حوا به نزد او می‌آید با تفاوتها و کمبودهایی جسمانی در برابر انسانها، نام او را نسا گذاشته است.

اما با ذکر این توضیح می‌خواستم نظر شما را به موضوع دیگری جلب کنم؛ مفسران تا کنون می‌پنداشتند در ابتدا خدا، فقط آدم و حوا را از گونه‌های انسانی ساخته بود لذا آن چه از کتاب مقدس برای تک همسری اقتباس کردند به این گونه بوده که: "چون خدا فقط یک زن برای آدم ساخته بود، پس نتیجه گرفته می‌شود مرد می‌بایست فقط یک زن داشته باشد." اما امروزه می‌دانیم که در ابتدا خدا مردان بسیاری ساخته بود، و در مقابل

فقط یک زن بوده. پس با در نظر گرفتن این که در ابتدا مردان بسیاری بودند نه فقط آدم، و در مقابل این همه مردان، فقط یک زن ساخته شده بود، با توجه به نوع دیدگاه مفسران باید گفت که "یک زن برای مردان بسیار است!"^{۱۵} او این وحشتناک است! این با کل کتاب مقدس در تضاد است! نتیجه مهم این جا است که نگاه کردن به آن گونه که مفسران به کتاب مقدس نگاه و دلیل می آورند، کاملاً اشتباه و یک نوع دیدگاه باطل است.

از سویی دیگر وقتی به کلام پولس نیز استناد می کنند، این مهم را نمی بینند که: ۱- پولس داشتن یک زن را به اسقفان و شماسان گفته، نه به کل مسیحیان؛ ۲- شاید منظور پولس از داشتن یک زن، چنین بوده، کسانی که در این جایگاه قرار می گیرند لااقل باید دارای همسر باشند. اما در کلیت کتاب مقدس هیچ اشاره ای به تک همسری چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید نشده است.

خداوند ما عیسی مسیح، هرگز هیچ یک از احکام عهد عتیق را نقض نکرد بلکه حتی به رعایت آنها نیز توصیه می فرمود. روزی جوانی از خداوند پرسید چه کار نیکویی بکنم تا حیات جاودانی بیابم؟ جواب خداوند به آن شخص تأکیدی بر احکام خدا بود.

«^{۱۶} ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟^{۱۷} وی را گفت: از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آن که کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.^{۱۸} بدو گفت: کدام احکام؟ عیسی گفت: قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،^{۱۹} و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار» (متی ۱۹: ۱۶ - ۱۹).

کلام خدا هرگز ساقط نمی گردد، بلکه به انجام می رسد. خداوند عیسی مسیح هیچ یک از احکام شریعت را نشکست و نقض نکرد، بلکه در جاهایی به آن افزود. با این که در خصوص زنا حکمی شدیدتر داده، اما در هیچ یک از افزوده شده ها چیزی در خصوص تک

همسری نمی‌بینیم. در عهد عتیق نیز تک همسری نبوده و قوم زنان بسیاری داشتند که خدا به آنان ایراد نمی‌گرفت.

خدا در خصوص زنا احکام بسیار سخت و محکم دارد، اما هیچگاه کلامی برای معدود کردن تعدّد زوجین نداده. داوود سیصد زن داشت، و با این وجود بسیار محبوب خدا بود و هرگز به خاطر آن سرزنش نشد؛ اما وقتی با بَثْشَبَع زنا نمود بابت آن سخت تنبیه شد. با این وجود وقتی بَثْشَبَع از بند شوهر خود که کشته شده بود، آزاد گردید، خدا نیز نکاح او با داوود را پذیرفت.

اگر چیزی در نزد خدا گناه باشد از ابتدا گناه هست تا به انتهای زمان و مقطعی نخواهد بود. واقعیت کلام چیزی در خصوص تک همسری برای مردان به ما ارائه نمی‌دهد. البته باید این حقیقت را نیز در نظر داشت که یهودیان عادت به تعدّد همسران داشتند، و وقتی به مسیح ایمان آوردند شاید بعضی از آنان چند همسر داشته بودند، اما کلام در این خصوص مطلقاً صحبتی ننموده است.

آن چه مهم و نادیده گرفتنی نیست این است که شخص نمی‌تواند به خاطر نکاح با زنی دیگر، جامهٔ ظلم پوشیده و همسر خود را طلاق دهد که این کار زناکاری خواهد بود. اما داشتن همسری دیگر بلامانع است.

حال چه بگوییم آیا مسیحیان می‌توانند چند همسر داشته باشند؟ بگذارید واقعیتی را به شما بگویم. حتی وقتی که خدا ما را از این کار منع نکند، روح‌القدس این حس را از انسان می‌گیرد. وقتی کسی در روح‌القدس زندگی کند، میل و لذت طلبی دنیا در او بسته شده و در روح ختنه می‌گردد. او تمام توجه و اشتیاقش به خداوند خواهد بود و در روح مشتاق به آزادی جسم از وابستگی خواهد شد و نکاح فقط برای او یک امر و اجبار دنیایی خواهد گردید. این کاری است که روح‌القدس با شخص می‌کند.

و به آن دسته از ایماندارانی که هنوز روح القدس را نیافته‌اند توصیه می‌کنم به جای درگیر شدن در لذّات دنیا که برای آنان گناهی ندارد، مشتاق مشارکت و پیوند با روح القدس باشند که تضمینی برای حیات ابدی آنان است، زیرا دنیا با تمام لذّاتش در گذر است. به قول پولس رسول که می‌فرماید: «^{۱۲} همه چیز برای من جایز است لیکن هر چیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی‌گذارم که چیزی بر من تسلّط یابد. ^{۱۳} خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لیکن خدا این و آن را فانی خواهد ساخت. امّا جسم برای زنا نیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم» (اول قرنتیان ۶: ۱۲ - ۱۳).

امین خداوند بودم تا حقیقت را بگویم، پس به آن چه از خداوند یافتم می‌گویم "از پی آن چیزی که ازلی و ابدی نیست، هرگز نباشید که برای شما ماندنی نیست و منفعتی نخواهد بخشید."

طلاق:

طلاق به معنی: جدایی، رهایی، متارکه و بیزاری می‌باشد. این عبارت غالباً برای زمان جدایی بین دو زوج از یک دیگر به کار می‌رود. اما گستره کاربرد این عبارت می‌تواند کمی وسیع‌تر، و به فسق و باطل نمودن هر قراردادی نیز اشاره داشته باشد.

متأسفانه در امر طلاق نیز مانند نامزدی و ازدواج، انحرافات بسیاری از آموزه‌های کتاب مقدس ایجاد شده، تا به حدی که طلاق گرفتن دو زوج از یک دیگر نیز حتی در کلیساها امری بسیار عادی و معمولی گردیده.

در ادامه به مبحث طلاق بر اساس آن چه کتاب مقدس به ما می‌گوید خواهیم پرداخت. و خواهیم دید هر فرد ایماندار مسیحی با این موضوع بغرنج در این عصر چگونه باید برخورد کند.

در ابتدا مجدداً یادآور می‌شوم، حسب کلام خداوند ما عیسی مسیح و رسولان او، ازدواج نکردن بسیار نیکوتر است، تا کسی به ناهنجاری طلاق مبتلا نگردد؛ اما چون در این روز شریر هر شخصی به معذورات نفسانی دچار خواهد شد، پس بهتر است تا ازدواج ننماید.

و این را من می‌گویم، که چون قصد ازدواج نمودید، در انتخاب شریک زندگی خود برای یک تنی با او، به هیچ وجه عجله نکرده و با هوشیاری و بررسی تمام خصوصیات طرف مقابل، زوجی را برای نکاح انتخاب کنید که بعداً زندگیتان با او دچار التهاب نگردد که برایتان یک پشیمانی سخت و چاره‌ای جز طلاق را پیش روی بگذارد. زیرا طبعت یک انتخاب نادرست برای ازدواج می‌تواند حتی شما را از ملکوت خدا باز بدارد.

نفرت خدا از طلاق:

کلام روشن و واضح خداوند است که می‌فرماید از طلاق نفرت دارد: «^{۱۶} زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از این که کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. قول یهوه صوالت این است پس از روحهای خود باحذر بوده، زنهار خیانت نورزید» (ملاکی ۲ : ۱۶).

اگر کسی منظور این کلام خدا را بفهمد، حقیقتاً در خود خواهد لرزید. هرگاه خدا از چیزی نفرت نموده، هرگز نه به آن نگاه کرده و نه صدای آن را شنیده. خدا هیچ چیزی را که از آن نفرت دارد، تأیید نمی‌کند. هر چیزی که مورد نفرت و کراهت خدا باشد هرگز مورد تأیید او قرار نمی‌گیرد.

طلاق یکی از مواردی است که خود خدا گفته از آن نفرت دارد. حال این به چه معنی است؟ این کاملاً واضح است که خدا اجازه نمی‌دهد در نام او هیچ خطبه طلاقی جاری گردد. حسب همین کلام خدا است که زن مطلقه تا زمانی که شوهرش در قید حیات است نمی‌تواند به کسی دیگر بپیوندد. او برای همیشه به شوهر یا کسی که به هر شرایطی با او یک تن شده، تا به آخر بسته خواهد بود تا زمانی که او از دنیا برود؛ زیرا خدا حسب کلامی که فرمود از طلاق نفرت دارم، هرگز چیزی به نام خطبه طلاق را نمی‌پذیرد.

در عهد عتیق هر پیمانی در نام یهوه منعقد می‌شد و پس از آن در عهد جدید هر عملی در نام خداوند عیسی مسیح. عیسی نام اعظم پدر آسمانی است؛ پولس رسول در خصوص ثبوت هر کاری می‌گوید: «^{۱۷} و آن چه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را به وسیله او شکر کنید» (کولسیان ۳ : ۱۷).

حال خدا فرموده از طلاق نفرت دارد، یعنی اجازه استفاده از نام خود را در امر طلاق نداده؛ اگر کشیش یا مدعی خدمتی در کلیسا بخواهد اقدام به جاری نمودن هر گونه خطبه‌ای مانند ازدواج و یا طلاق بنماید، می‌بایست آن پیمان را در نام خداوند منعقد کند، و این شدنی نخواهد بود.

البته در چند مورد اجازه به جدایی می‌دهد، اما در آن شرایط نیز زن همچنان پیوسته به شوهر خواهد بود و نمی‌تواند به کسی دیگر بپیوندد، که جلوتر به آن موارد اشاره خواهیم نمود.

ابطال نشدن نکاح در خداوند:

ازدواج پیوندی است که در نام خداوند منعقد می‌گردد، هر ایماندار مسیحی که زیر نام خداوند مبادرت به ازدواج می‌کند، چنان چه بخواهد طلاق بگیرد می‌بایست، آن عقد نکاحی که در نام خداوند بسته است را باطل سازد. خداوند عیسی مسیح نیز فرمان قاطع دیگری در همین خصوص دارد که از منظری دیگر بیان شده است، آن جا که می‌فرماید: «بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آن چه را خدا پیوست انسان جدا نسازد» (متی ۱۹: ۶).

کلام خداوند روشن است؛ «آن چه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.» حیطه این کلام فراتر از تنها آوردن نام خداوند در موقع عقد نکاح است. این کلام چنین می‌گوید هرگاه عقد نکاح در نام خداوند منعقد گردد، دقیقاً بدان معنی است که خدا آن پیمان را منعقد نموده. لذا هیچ بشری اجازه ندارد پیمانی را که خدا بسته است، باطل سازد. این کلام نه تنها برای نکاح و طلاق، بلکه برای تمام عهدهایی است که خدا با بشر بسته است.

شرایط مجاز برای جدایی:

با تمام تفاسیلی که تا کنون گفته شد، آیا تحت هیچ شرایطی یک ایماندار مسیحی نمی‌تواند از همسرش طلاق گیرد؟ یا یک زن در هر شرایطی تا به انتها به شوهرش بسته است؟ کتاب مقدس در خصوص طلاق و جدایی، قوانینی دارد که اگر کسی مشمول هر یک از آنها گردد، می‌تواند از همسر خود جدا شود.

گفتیم "طلاق" و "جدایی". هر چند در لغت، طلاق را به جدایی معنی می‌کنند، اما این دو در کتاب مقدس کمی با هم تفاوت نیز دارند. طلاق در اصل باطل نمودن یک قرارداد و پیمان است که حسب آن دو سوی یک پیمان، برای همیشه از یک دیگر منفک می‌گردند. اما جدایی به دوری گزیدن دو طرف از یک دیگر اشاره می‌کند، در حالتی که پیمان بین آنان باطل و منفک دائمی نمی‌گردد، مانند آن چه پولس برای اوقات روزه‌داری فرموده: «از یک دیگر جدایی مگزینید مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید مبدا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد» (اول قرنیتان ۷: ۵). این آیه تنها از آن بابت ذکر گردید که بدانید تفاوتی بین طلاق و جدایی هست؛ و هر جا که اسمی از جدایی شنیدید آن را به حساب طلاق مطلق نگذارید.

جدایی به علت زنا:

یکی از شرایطی که زوجین می‌توانند از یک دیگر جدا گزینند، زناکاری زن منکوحه است. زنی که به شوهر خود خیانت نموده و با دیگری ارتباط جنسی برقرار کند، حسب جسم با آن شخص یک تن محسوب می‌شود و شوهر او می‌تواند او را از خود جدا سازد.

خداوند عیسی مسیح در این خصوص می‌فرماید: «^{۳۲}لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به غیر علّت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن او می‌باشد، و هر که زن مُطَلّقه را نکاح کند، زنا کرده باشد» (متی ۵ : ۳۲).

این کلام خداوند به دو نکته مهم اشاره می‌کند. نکته اول این است که خداوند زناکاری زن را دلیلی موجه برای جدایی اعلام داشته، که در صورت بروز چنین اتفاقی، هیچ ایراد و خطایی بر شوهرش محسوب نخواهد شد؛ و نیز این را گوشزد می‌نماید که به هر دلیل دیگری به غیر از زنا اگر مرد زن خود را جدا سازد، مسبب زناکاری او خواهد شد، از آن جهت که زن همچنان به شوهرش بسته خواهد ماند.

و نکته دوم این است که زن مُطَلّقه نمی‌تواند مجدداً ازدواج نماید و چنان چه کسی زنی مُطَلّقه را به نکاح خود درآورد با او وارد یک رابطه زنا خواهد شد، نه ازدواج.

در حکم زن زانیه، چون زن با کسی دیگر نیز یک تن گردیده، شوهر می‌تواند او را از خود جدا کرده و از زیر سایه خود خارج کند، اما آن زن از آن جایی که به لحاظ جسم به چند نفر بسته شده، هرگز نمی‌تواند با شخصی دیگری نکاح کند و چنان چه مبادرت به این کار کند، فرصت توبه را نیز از دست داده و در زمره زناکاران، از ملکوت خدا نیز ساقط می‌گردد.

حال آیا چنین حکمی برای مردان نیز مقرر است؟ در سه انجیل متی، مرقس و لوقا احکامی را از خداوند عیسی مسیح می‌بینیم که به زناکاری مرد اشاره می‌کند:

✓ «و به شما می‌گویم هر که زن خود را به غیر علّت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مُطَلّقه‌ای را نکاح کند، زنا کند» (متی ۱۹ : ۹).

✓ «^{۱۱} بدیشان گفت: هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، بر حق وی زنا کرده باشد.^{۱۲} و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود» (مرقس ۱۰ : ۱۱ - ۱۲).

✓ «^{۱۸} هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بُود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد» (لوقا ۱۶ : ۱۸).

کلام خداوند صدیق است. اما لازم است به فرمایش خداوند خوب دقت شود. حسب کلام گفته شده، برای این که مردی زناکار نسبت به همسر خود باشد، چند دلیل لازم است:

۱- مرد زن خود را به هر دلیلی، حتی اگر موجه باشد، اما علت آن زناکاری زن نباشد و بخواهد طلاقش دهد، در حق او زناکار خواهد بود. زیرا حسب نیاز بدن، امکان این که زن مطلقه به سمت هر نوع ارتباط جنسی برود بسیار است؛ و از آن جایی که بدن خود را به زنا نداده و شوهرش به غیر علت زنا او را طلاق دهد، مجرم بر زناکاری احتمالی او خواهد بود.

۲- علت طلاق زنش به خاطر نکاح با دیگری باشد، یعنی زن قربانی هوسرانی او با زنی دیگر گردیده و به این بهانه طلاق داده شود. و گر نه در عهد عتیق تعدد ازدواج بسیار بوده که مردان با داشتن همسران خود زنانی دیگر نیز اختیار می کردند، اما همسران خود را طلاق نمی دادند، از آن روی که منعی برای چند همسری نداشتند.

۳- همان گونه که پیش تر چند بار گفته شد، مرد نمی تواند با زن مطلقه نکاح نماید، و این نیز برای او زناکاری محسوب خواهد شد. با توجه به نشانه هایی که در کتاب مقدس است و پیش تر به آنها اشاره شد، مرد برای نکاح آزاد است و تنها برای ازدواج با زن مطلقه ممنوعیت دارد.

جدایی از همسر بی‌ایمان:

دیگر از مواردی که می‌تواند باعث جدایی زوجین گردد، حسب گفتهٔ پولس رسول زمانی است که یکی از آن دو همچنان بی‌ایمان باشد. این زمانی اتفاق می‌افتد که یکی از زوجین بعد از نکاح به مسیح ایمان آورده باشد و گر نه نکاح بین ایماندار و بی‌ایمان از پایه و اساس باطل و اشتباه و محکوم به اخراج از کلیسا است؛ علاوه بر این یک شرط دیگر نیز لازم است، و آن این که طرف بی‌ایمان درخواست کنندهٔ جدایی باشد.

پولس رسول در این خصوص واضحاً صحبت نموده: «^{۱۰} اما منکوحان را حکم می‌کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛^{۱۱} و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد. [پولس در خصوص این دو آیه به صراحت می‌گوید که این حکم را از خداوند دریافت نموده است.]

^{۱۲} و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد.^{۱۳} و زنی که شوهر بی‌ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود.^{۱۴} زیرا که شوهر بی‌ایمان از زن خود مقدس می‌شود و زن بی‌ایمان از برادر مقدس می‌گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می‌بودند، لیکن الحال مقدسند.^{۱۵} اما اگر بی‌ایمان جدایی نماید، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است» [و این احکام را او حسب اجازهٔ اجتهادی که در خداوند داشته اعلام نموده است، که این نیز با توجه به این که او رسول و معلم مسح شدهٔ خداوند بوده، سخنی امین و قابل پذیرش است.] (اول قرن‌تین ۷: ۱۰ - ۱۵).

در هر صورت خانمها این را در نظر داشته باشند که با داشتن چنین شرایطی، باز نمی‌توانند بعد از جدایی به کسی دیگر پیوسته و با دیگری نکاح کنند، زیرا تا زمانی که

شوهرش زنده است به او بسته شده و یک تن می‌باشند این جدایی به معنی طلاق نیست؛ زیرا: «^{۳۹} زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مُرد آزاد گردید تا به هر که بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط» (اَوّل قرنّیان ۷ : ۳۹).

لذا زنان می‌بایست پس از جدایی همچنان مجرّد بمانند؛ حکم خدا بر جدا نشدن است؛ اما اگر زوجین از کلام خدا تخطّی نموده و جدا گردند، زن همیشه این فرصت را دارد تا هرگاه بخواهد دوباره به شوهرش رجوع کند زیرا او برای همیشه به او پیوسته است: «^{۱۱} و اگر جدا شود، مجرّد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد» (اَوّل قرنّیان ۷ : ۱۱).

جدایی از ایمان برگشته:

یک پرسش بسیار مهم، بارها در کلیسا مطرح می‌شود؛ که بعضیها با آن دست به گریبان می‌باشند. اگر یکی از زوجین بعد از آن که به مسیح ایمان آورده، از ایمان برگردد و خداوند عیسی مسیح و فیض خدا را رد نماید و به بی‌ایمانی بازگشت نماید، حکم زوج ایماندار در ارتباط با ادامه زندگی با او چیست؟

کتاب مقدس آموزه‌ای دارد که می‌گوید هرگاه کسی، پس از آن که به خداوند عیسی مسیح ایمان بیاورد، اما به هر دلیلی از ایمان خود برگردد و خداوند و فیض او را رد نماید، شیطان بر گوش او حلقه غلامی خود را خواهد انداخت و او تا ابد متعلّق به شیطان خواهد شد و هرگز نجات نخواهد یافت، مگر این که مسیح دوباره برای او به زمین بیاید و باری دیگر مصلوب گردد؛ که این عمل هرگز اتفاق نخواهد افتاد.

حال این را من می‌گویم، نه کلام خدا، بر حسب آن چه از طُرُق خداوند آموخته‌ام. همان گونه که خداوند ما عیسی مسیح می‌فرماید: «^{۲۹}پس اگر چشم راست تو را بلغزاند، قلعه کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آن که تمام بدنت در جهنم افکنده شود.»^{۳۰} و اگر دست راست تو را بلغزاند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آن که کل جسدت در دوزخ افکنده شود» (متی ۵ : ۲۹ - ۳۰).

به هر کس که در ایمان به خداوند عیسی مسیح است می‌گویم: هر که از ایمان برگردد تا به ابد غلام حلقه به گوش شیطان و متعلق به او است و هرگز وارد حیات خدا نخواهد شد و برای هلاکت انتظار می‌کشد؛ شیطان در او و او در شیطان است؛ شریک با چنین شخصی مشوید، با او همبستر نگردید، و فوراً از او جدا شوید. زیرا تو را نیکوتر است تا در سختی و تنگی دنیا افکنده شوی از آن که تمام جانت هلاک گردد. چنین شخصی برای ابد مرده است و پیوند نکاح با او نیز باطل می‌باشد.

«^{۱۴}زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟^{۱۵} و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است؟^{۱۶} و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی می‌باشید، چنان که خدا گفت که، در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.»^{۱۷} پس خداوند می‌گوید، از میان ایشان بیرون آیید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم» (دوم قرنتیان ۶ : ۱۴ - ۱۷).

جدایی از زنی که شوهرش را بی حیثیت کرده:

یکی دیگر از دلایلی که می‌تواند باعث جدایی گردد، موردی است که به وضوح از آن به عنوان دلیلی برای جدایی کلامی گفته نشده، اما کلامی که در خصوص آن وجود دارد می‌تواند تا این حیطه را نیز در بر بگیرد.

هر ایماندار مسیحی می‌داند که رد نمودن خداوند عیسی مسیح، و حتی کسی که رجاسات و ناشایستگی بسیار دارد و وقاحت او تا به اندازه‌ای شده که به سرور خود عیسی مسیح اهانت بنماید و یا کلام خدا را خوار و حقیر و پست شمارد و باعث بی‌حیثیتی او گردد، از ملکوت خداوند ساقط و برای هلاکت خواهد بود.

پولس رسول در خصوص جایگاه‌های مرد و زن نسبت به خداوند و خدا تعلیمی جالب دارد که اگر کسی ملاحظه این جایگاه‌ها را نکند باعث بی‌حیثیتی سرور خود خواهد شد: «اما می‌خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا.^۴ هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌نماید.^۵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می‌سازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود» (اول قرنتیان ۱۱: ۳ - ۵).

این آیات در خصوص مو و پوشش سر برای مردان و زنان به هنگام نبوت و دعا است، اما نکته جالبی که دارد این است که هر کسی رعایت ادب و رفتار پسندیده را نکند موجب بی‌حیثیت ساختن سر خود می‌گردد.

سر مسیح خدا است و سر مرد مسیح. اگر مردی باعث بی‌حیثیتی خداوند عیسی مسیح گردد چه خواهد شد؟ مسیح او را از خود خواهد راند و ملکوت او را نخواهد دید. کسی که مسیح را بی‌حیثیت سازد دیگر حتی در زمره باکره‌های نادان نیز قرار نمی‌گیرد و از بدن مسیح خارج خواهد شد. لذا منقطع خواهد گردید؛ مانند تمام کسانی که در

مسیحیت فرقه شده و با پذیرش نامی دیگر خداوند عیسی مسیح را بی‌حیثیت نموده‌اند. حال سر هر زن شوهر او است. مرد از آقای خود متابعت می‌کند، زنی که باعث بی‌حیثیتی شوهر خود در نزد عوام گردد، دقیقاً مانند مردی است که آقای خود را بی‌حیثیت نموده است. لذا مرد می‌تواند چنین زنی را از خود جدا و منقطع سازد.

همان گونه که اسرائیل چندین بار با رفتن به سمت بته‌ها، نسبت به یهوه خدای اسرائیل زنا نمودند و متعاقباً خداوند آنان را به دست زانیانشان رها نمود، و همان گونه که با کلیساهای فرقه‌ای خداوند عیسی مسیح چنین نموده و آنان را به حساب کلیسای خود نمی‌آورد، مرد نیز می‌تواند چنین زنی را رها نموده و با خود منظور ندارد.

البته همیشه با توبه زن و نشان دادن ثمره توبه، شوهر او نیز می‌تواند او را ببخشد و بازگشت نماید.

سخن پایانی:

برخی از مباحث مطرح شده از آن جایی که در عرف عمومی جامعه به هیچ وجه پذیرفته نیست، مثل ازدواج با محارم، که این مورد در کلیساها هم کاملاً رد شده است. اما متأسفانه هنوز سایر موارد کم و بیش در کلیساها دیده می‌شود! که جای اندوه بسیار دارد برای برخی که نمی‌دانند به چه ایمان آورده و چگونه خداوند را شناختند.

بسیاری با وجود اعتراف ایمان به خداوند، اما هنوز مفهوم زندگی مسیحی و زیر کلام خدا را نفهمیده‌اند هنوز با تفکر امّتهای دور از خدا رفتار می‌کنند. خود را مسیحی می‌دانند ولی به رسم دنیا زیست می‌کنند؛ از گناه‌رهایی یافتند ولی گناه را دوست داشته و تعاقب می‌کنند؛ وعده حیات ابدی و ملکوت خدا را دارند و به طریق موت گام بر می‌داند.

مهم نیست مردم دنیا، قوانین حکومتی و دولتی، و کلیساهای گوناگون سراسر دنیا، چه چیزی را حکم و قانون ساخته‌اند؛ و یا حتی بدتر از آن به خدا چه چیزهایی را نسبت داده‌اند، و یا چه میزان پیروان و طرفداران دارند. هر کس می‌خواهد در ملکوت خداوند زیست نماید می‌بایست فقط در کلام او اطاعت و ایمان داشته باشد، چه خوشایند او باشد و یا به زیان او.

در این کتاب فقط آن حقایقی مکتوب گردیده که برآمده از کتاب مقدس و کلام خدا در خصوص نکاح بوده، و هیچ یک از مطالب ارائه شده برگرفته از قوانین حکومتی و دولتی، یا معیارهای اجتماعی و حتی تعلیم کلیساهای معلوم‌الحال نیست.

شاید آن چه خواندید برایتان بسیار سخت‌گیرانه به نظر آید، اما نویسنده آنها را حسب دل خود نگفته بلکه با استناد به کتاب مقدس، یک به یک را ذکر مورد و معنا نموده

است. لذا هشدار می‌دهد که هر گونه ایراد و عیب‌جویی به مطالب ذکر شده، ایراد به کلام خدا و خداوند ما عیسی مسیح خواهد بود.

نویسنده این را نیک می‌داند که تمام این آموزه‌ها دارای مفاهیم بزرگ روحانی است، اما این را نیز می‌داند که این مفاهیم روحانی در دنیای امروزی مصداق جسمانی نیز دارد، لذا به بهانه مفاهیم روحانی آنها، نمی‌توان از حکم زمینی آن نیز سر باز زد.

مطالب مرتبط در خصوص امر ازدواج خیلی بیشتر از این موارد می‌باشد، اما مابقی در حیطه تعالیمی دیگر قرار دارند، مانند: خانواده مسیحی، چگونگی ارتباط همسران، چگونگی ارتباط با فرزندان، و موارد مهم دیگر...؛ که می‌بایست به موقع و در جایگاه خودش به آنان پرداخته گردد، اما در این نوشتار به دلیل پرهیز از زیاده‌گویی در خصوص موارد گوناگون و ایجاد تششت افکار فقط به موضوع "نکاح از دیدگاه کتاب مقدس" پرداخت شد.

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوک رایان